

دکتر الین فیلیپس، ادبیات عهد عتیق، درس ۱۸، اول سموئیل، الی و شائول

الین فیلیپس و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

ما شروع می‌کنیم.

خدای مهربان، پدر آسمانی ما، در حالی که این دومین چهار ماه را با هم آغاز می‌کنیم، با سپاسگزاری از اینکه در این وقفه از تک تک ما محافظت کردی. پدر، از تو به خاطر داستان مهربانت، داستان دلسوزت، و روح محافظ تو برای ما سپاسگزاریم.

پروردگارا، تو برای کسانی که ممکن است حالشان خوب نباشد دعا می‌کنی تا با شروع دوباره کلاس‌ها، به سرعت بهبودی را به آنها عطا کنی. پدر، من فقط از صمیم قلب برای تک تک آنها دعا می‌کنم که نه تنها ما را از نظر جسمی سالم نگه داری، بلکه از نظر روحی نیز سالم باشیم. ما را در بر بگیر، قلب‌هایمان را به سوی قلبت جذب کن.

پدر، باشد که تو را بشناسیم و تو را دوست بداریم و کلام تو در قلب‌های ما قدرتمند و سوزان باشد. ما امروز در مطالعه‌ی خود حضور تو را می‌طلبیم. کمک کن تا با وضوح تدریس کنم و به همه ما کمک کن تا تحت تأثیر روح و کلام تو قرار بگیریم.

به ما کمک کن تا اعضای خوبی برای جوامع باشیم. ما یکدیگر را دوست داریم و یکدیگر را تشویق می‌کنیم. همه این چیزها را به نام مسیح با شکرگزاری می‌طلبیم. آمین.

خب، یک هفته و نیم گذشته. من این را سه بار گفته‌ام، و بنابراین باید کمی آن را مرور کنیم، درست است؟ این سوال مربوط به دو هفته پیش است.

چه چرخه معنوی دوره داوران را مشخص می‌کرد؟
الف. به آن واج‌آرایی زیبا توجه کنید، گناه، تنبلی، هرزگی، تضرع، تسلیم. شاید همین باشد
ب. بی‌تفاوتی، حمله، دستگیری، گوشه‌گیری
ج. ارتداد، ظلم، توبه، رهایی، تکرار
د. ارتداد، بدعت، بی‌تفاوتی، اشتیاق، تکرار

(C. Splendid). کدام یک است؟ ج. عالی

خب، شروع کردیم — یک سوال مروری دیگر. وقایع انتهای کتاب داوران با این ضرب‌المثل در هم آمیخته شده است که در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه را که از نظر خودش درست بود، انجام می‌داد.

وقت آن است که معبد را بسازیم و کفاره شرارت را پردازیم
ج. صندوق عهد برای همیشه گم خواهد شد
د. خداوند به کسانی که به خودشان کمک می‌کنند کمک می‌کند
ه. هیچکدام از موارد بالا

کدومش درسته؟ اوه، وای، تو خیلی خوبی. خیلی خب.

است. داریم ادامه می‌دهیم. از آنجایی که شما قضات را خیلی خوب می‌شناسید، آیا می‌دانید که یک A، بله هفته بعد از چهارشنبه دوباره اینجا امتحان داریم؟ می‌دانم. نمی‌توانید از آن فرار کنید، نه؟ ما امروز قرار است گذار خود را به سلطنت انجام دهیم، به این معنی که شخصیت‌های سموئیل و شائول را مطالعه می‌کنیم.

اینها تمرکز اصلی هستند. البته، چیزهای زیاد دیگری هم وجود دارد که در حین کار روی انتقال صندوق عهد از شیلوه به فلسطینیان و سپس بازگشت دوباره، اتفاق خواهد افتاد، و همچنین برخی مسائل بسیار مهم دیگر که باید در مورد آنها صحبت کنیم. طبق معمول، باید کمی به پیش‌زمینه بپردازیم.

خب، بیایید ببینیم از نظر موقعیت ژئوپلیتیکی چه وضعیتی داریم. مشکلاتی که همین الان برایتان مرور کردم، ارتداد، ظلم و غیره. مشکل ارتداد همچنان ادامه دارد.

مشکل ظلم و ستم همچنان ادامه دارد. در دوره سامسون، فلسطینیان بودند. در کتاب اول سموئیل و در کتاب شائول نیز فلسطینیان خواهند بود.

بنابراین، این را در نظر داشته باشید. مشکلات دوره داوران تا این دوره زمانی و در واقع، بسیار فراتر از آن ادامه دارد. مشکلات همسایه‌ها و مردمان همسایه واقعاً منبع مشکل هستند.

یکی از مسائل اینجا این است که ابرقدرت‌های بزرگی مانند مصر، مانند مردم بین‌النهرین، در حال حاضر در اسرائیل چندان قدرتمند نیستند. و بنابراین، این مردم همسایه خواهند بود. از یک طرف فلسطینی‌ها، ما به زودی به نقشه‌ای نگاه خواهیم کرد که پنج شهر فلسطینی روی آن است، و من همین الان به شما سرخ می‌دهم، اینها چیزهایی هستند که می‌خواهید روی نقشه بدانید، بسیار خوب، پنج شهر فلسطینی.

نکته کلیدی در اینجا، از نظر وضعیت سیاسی ما، این است که وقتی شما اول سموئیل ۱۳ را می‌خوانید، و من مطمئنم که شما آن را خوانده‌اید، یا حداقل به زودی این کار را خواهید کرد، متوجه می‌شوید که آنها تولید آهن را کنترل می‌کنند. در واقع، همانطور که گفته شده، بنی‌اسرائیل مجبور شدند به فلسطینیان بروند. آنها تیغه‌های گاوآهن، ابزار و بیل‌هایشان را تیز کردند.

آنها خودشان ابزار تولید آهن نداشتند. اگر می‌خواهید به نمونه امروزی آن فکر کنید، چون بدیهی است که برای ما فکر کردن به ابزارهای آهنی کمی سخت است، ما اصلاً نداریم. اما اگر می‌خواهید به نمونه امروزی آن فکر کنید، فقط به این فکر کنید که چه کسی سلاح هسته‌ای دارد و چه کسی ندارد، درست است؟ و کسانی که دارند، کسانی هستند که دست بالا را دارند.

و البته، اکنون همه ما نگران این هستیم که مبادا ایران به قابلیت‌های تولید زرادخانه، زرادخانه هسته‌ای دست یابد، این در تضاد با استفاده برای اهداف صلح‌آمیز است. اگر اول سموئیل ۱۳ را در انتهای فصل بخوانید، بنی‌اسرائیل بیل و گاوآهن و غیره داشتند. اشکالی نداشت، اشکالی نداشت.

اگر بخواهید، اینها اهداف صلح‌آمیز برای تولید هسته‌ای هستند، درست است؟ آنها شمشیر و نیزه آهنی نداشتند. در واقع، گفته شده که فقط شائول و یوناتان به این شکل مسلح بودند. این معادل داشتن زرادخانه هسته‌ای است.

بنابراین، اگر می‌خواهید این را در ذهن داشته باشید، ممکن است برایتان مفید باشد. در هر صورت، این را در ذهن داشته باشید، و همچنین نیمه دوم این جمله را در نظر داشته باشید، که می‌گوید آنها چندین بار تقریباً زمین را تصرف کرده بودند. من به زودی یک نقشه به شما نشان خواهم داد تا به شما نشان دهم که چگونه این کار می‌کند.

اما این را در ذهن‌تان نگه دارید. فلسطینی‌ها خیلی دور نیستند. آنها واقعاً دارند راهشان را به قلب سرزمین اسرائیل باز می‌کنند و این به طرز وحشتناکی تهدیدآمیز می‌شود.

با این اوصاف، شائول اولین تمرین رزمی خود را، اگر بخواهیم بگوییم، پس از پادشاه شدنش، نه در برابر فلسطینی‌ها، که کمی بعدتر اتفاق می‌افتد، بلکه در برابر عمونی‌ها انجام می‌دهد. عمونی‌ها مردمی هستند که در شرق، در آن سوی دره اردن زندگی می‌کنند. عملی‌های ما را از نظر دور نکند.

ما آنها را هنگام خروج از مصر دیدیم. حتماً به یاد دارید که عمالقیان به بنی‌اسرائیل حمله کردند. عمالقیان نیمه‌کوچ‌نشین هستند و بنابراین زیاد در اطراف پرسیه می‌زنند.

آنها به بنی‌اسرائیل وقتی از مصر بیرون آمدند حمله کردند. این روایت پس‌زمینه‌ای است برای آنچه که قرار است در اول سموئیل ۱۵، حدود ۴۵ دقیقه دیگر، موباب و ادم نیز به دلیل نافرمانی شائول آنجا بودند.

ضمناً، امیدوارم همین الان یک نقشه در ذهن‌تان داشته باشید، تا وقتی که من اینها را ذکر می‌کنم، بتوانید آنها را به طور ذهنی در نقشه خود پیدا کنید. و در نهایت، سومین چیزی که می‌خواهیم به آن توجه کنیم، سومین چیز، آخرین چیزی که می‌خواهیم به آن توجه کنیم، رنگ سوم است. سکونتگاه‌های اسرائیلی تقریباً در منطقه تپه‌ای قرار دارند.

آنها خیلی به دشت ساحلی راه پیدا نخواهند کرد. آنجا هنوز توسط فلسطینی‌ها و دیگر سکونتگاه‌های کنعانی خارجی، عمدتاً در مناطق کوهستانی، کنترل می‌شود.

اون چیزی از ژئوپلیتیکی ذهن‌ت رو مشغول کرده؟ تقریباً، باشه، بیا به نگاهی به نقشه بندازیم. اینا پنج تا شهر فلسطینی هستن که می‌خواه بشناسی. اونایی که آبی هستن، اونایی هستن که تو ساحل هستن، با دریا و از این جور چیزا جور درمیاد.

خب، شما می‌خواهید غزه را همین پایین، اشکلون را آنجا، اشدود را آنجا بشناسید. اشکلون تنها شهری است که در واقع درست در ساحل قرار دارد. غزه، کوچکترین بخش داخلی

اشدود، کوچکترین بخش داخلی خشکی. اساساً، اجتناب از برخی از بدترین‌های ساحلی. اما آنها اینجا هستند، درست کنار خود ساحل.

کمی در داخل سرزمین، گات را داریم، درست آنجا، و اکرون را داریم، درست اینجا. به ویژه در روایاتی که امروز، در مورد آنها صحبت می‌کنیم، سه شهر فلسطینی که قرار است روی آنها تمرکز کنیم، اول از همه، اشدود سپس گات و بعد اکرون خواهند بود. توجه کنید که آنها، به ویژه این دو، چقدر به منطقه‌ای که قرار است مورد مناقشه باشد، یعنی شفله، نزدیک هستند.

و در نهایت، اینجا خود سرزمین تپه‌ای یهودا است. بنابراین، فقط برای تکرار، اگر در امتحان بعدی نقشه‌ای داشته باشید، اینها چیزهایی هستند که می‌خواهید بدانید. لحظه‌ای پیش گفتم که فلسطینی‌ها واقعاً به قلمرو اسرائیل نفوذ کرده بودند، و سعی کردم چگونگی وقوع آن را اینجا شرح دهم.

و بله، آنها با رنگ مشخص شده‌اند. وقتی اول سموئیل ۱۳ و ۱۴ را می‌خوانید، آنها اینجا هستند. در آن آمده است، و ما کمی بعد به روایات نگاه خواهیم کرد، که فلسطینیان یک پایگاه در میشناس داشتند و بنی اسرائیل در جبع اردو زده بودند.

است. می‌بینید چقدر وارد قلمرو اسرائیل شده‌اند؟ این ترسناک Benjamin کلمه M و A این تقریباً زیر حرف است. قرار است فلسطینی‌ها اینجا باشند.

اینجا شهرهایی هستند که ما به آنها اشاره کردیم: غزه، اشکلون، اشدود، جت، عقرون، و با این حال آنها تا اینجا آمده‌اند. اگر آنها یک پایگاه در میشناس داشته باشند، این بسیار تهدیدآمیز است. و می‌گوید، وقتی اول سموئیل ۱۳ و ۱۴ را می‌خوانید، فلسطینی‌ها از آن پایگاه در میشناس نیرو می‌فرستادند و از سه جهت مختلف به آنها حمله می‌کردند.

بنابراین، می‌توانید ببینید که چرا بنی اسرائیل قرار است کمی از این نوع اتفاقات نگران شوند. این تهاجم شماره یک یا نفوذ شماره یک است و باید این را در نظر داشت. وقتی این اتفاق می‌افتد، واقعاً برای بنی اسرائیل تهدیدآمیز است.

مورد دوم، داستان معروف داوود و جالوت ماست، داستانی که اگر در مدرسه یکشنبه بزرگ شده باشیم، همه ما با آن بزرگ شده‌ایم. این داستان قرار است همین‌جا اتفاق بیفتد. در واقع، داوود اهل بیت لحم است.

برادران داوود بیرون در حال جنگ هستند. اینجا دره الا است که درست همین نزدیکی‌هاست. فلسطینی‌ها تا اینجا پیش رفته‌اند.

آنها درست همانجا اردو زده‌اند. بنی اسرائیل اینجا اردو زده‌اند و نبرد در آن مکان خاص رخ می‌دهد. فلسطینی‌ها چه می‌کنند؟ آنها سعی دارند راه خود را به سمت تپه‌ها باز کنند و در اینجا جای پایی برای خود دست و پا کنند.

آنها این کار را نمی‌کنند. داوود در نبرد پیروز می‌شود. بسیار خوب، و در نهایت، این ما را فراتر از جایی که برای امروز می‌خوانید می‌برد، اما فقط از این نظر که چگونه فلسطینیان زندگی را برای بنی اسرائیل بسیار سخت کرده بودند.

در پایان کتاب اول سموئیل، در واقع، جایی که شائول جان خود را از دست می‌دهد، اینجا خواهد بود. فلسطینیان، باز هم، از اینکه در جایی که مستقر شده‌اند، راضی نیستند، تمام راه را به سمت بالا طی می‌کنند. آنها در اینجا اردو می‌زنند.

در واقع، کاری که آنها انجام داده‌اند، اگر خیلی با دقت نگاه کنید، و اگر چیزی در ذهنتان باشد که این نقشه را، کنار هم قرار دهد، این است که آنها اسرائیل را به دو نیم تقسیم کرده‌اند، زیرا قبایل شمالی اینجا هستند. نفتالی، اشیر، زبولون، ایساکار. فلسطینی‌ها کل این منطقه را کنترل می‌کنند. آنها در بیت شان اردوگاه دارند.

آنها قبایل شمالی را از قبایل جنوبی جدا کرده‌اند. آنها دره معروف جزریل ما را کنترل می‌کنند که البته یک میدان نبرد بزرگ است - منطقی است؟ اگر نقشه منطقی نیست، بگویید.

دوباره مرورش می‌کنم. باشه، ادامه بدیم. سموئیل آخرین داوره.

به همین دلیل است که من او را یک شخصیت گذار می‌نامم. او همچنین به عنوان یک کاهن عمل می‌کند زیرا در نسل لاوی است، که به اندازه کافی جالب است. بنابراین، قاضی، کاهن، و همچنین یک پیامبر، که به عنوان پیشگو، کسی که می‌بیند، نامیده می‌شود.

وقتی به بحث خود پیامبران پردازیم، بیشتر در مورد این اصطلاح صحبت خواهیم کرد. وقتی به تولد سموئیل نگاه می‌کنیم، که البته نقطه شروع نسبتاً مناسبی است، متوجه می‌شوید که او یکی دیگر از این کودکان است که از مادری نازا، حنا و فینیه، دو همسر مردی به نام القانه، متولد شده است. و البته، محبوب‌ترین یا محبوب‌ترین، کسی است که نازا است.

و با این حال، همانطور که او در حضور الی، کاهن اعظم، است، او در پاسخ به دعای او می‌گوید، به یاد داشته باشید، او در ابتدا فکر می‌کند که او مست است. اما وقتی او می‌گوید، من با جدیت دعا می‌کنم، او می‌گوید، باشد که دعای شما برآورده شود. و سپس، البته، او یک پسر دارد.

او نذر می‌کند که او را به عنوان نذیره وقف کند. به آنچه او در فصل اول، آیه ۱۱ می‌گوید توجه کنید. ای خداوند متعال، کاش فقط به بدبختی بندهات نگاه می‌کردی و مرا به یاد می‌داشتی و بندهات را فراموش نمی‌کردی، بلکه به او پسری می‌بخشید.

من او را در تمام روزهای زندگی‌اش به خداوند خواهم سپرد، و هرگز تیغی بر سرش کشیده نخواهد شد. اگر لازم است به فصل ششم اعداد مراجعه کنید و خاطره نذر نذیره را مرور کنید. اما تسلیم شدن به خداوند، برای اینکه خداوند از او به شیوه‌ای اساسی استفاده کند، و نشانه آن نیز این است که تیغی بر سرش کشیده نخواهد شد.

او به عنوان یک نذیره کنار گذاشته شده است. سرود حنا که در فصل دوم، پس از اینکه پسر را به خداوند می‌دهد، با شادی می‌خواند، سرود بسیار جالبی است. فقط می‌خواهم چند نکته در مورد آن ذکر کنم، و بعد می‌توانید خودتان برگردید و کمی بیشتر به آن نگاه کنید.

توجه کنید که او چگونه در این آهنگ بر وارونه‌سازی تأکید می‌کند. کسانی که سیر هستند، خود را برای غذا اجیر می‌کنند. کسانی که گرسنه‌اند، دیگر گرسنه نیستند.

زنی که نازا بود، هفت فرزند به دنیا آورده است. زنی که پسران زیادی داشت، افسرده و غمگین می‌شود. اگر بخوایم دقیق‌تر بگوییم، هانا از این صحبت می‌کند که همه چیز کاملاً وارونه شده است.

خداوند می‌میراند و زنده می‌کند. این را هم در نظر داشته باشید. او به این واقعیت اشاره می‌کند که خداوند قادر به زنده کردن مردگان است.

خداوند می‌میراند و زنده می‌کند. او به گور فرو می‌برد و برمی‌خیزاند. حال، من چیز بیشتری در این مورد نمی‌گویم.

دوباره، شما را تشویق می‌کنم که برگردید و آن را بخوانید. اما نکته واقعاً جالب این است که بیشتر مضامین این آهنگ بعداً توسط شخص دیگری تکرار می‌شود. آیا اتفاقاً می‌دانید او کیست؟ در عهد جدید آمده است

چه کسی ممکن است باشد؟ چه کسی در کتاب لوقا آواز می‌خواند؟ مریم است، اینطور نیست؟ و وقتی آواز مریم را در لوقا دارید، بسیاری از مضامین آواز هانا بارها و بارها تکرار می‌شوند. این تنها یکی از نشانه‌های این

واقعیت است که به شما پیشنهاد می‌کنم مریم احتمالاً کتاب مقدس خود را به خوبی می‌دانست. بنابراین همانطور که او برای شادی آواز می‌خواند، این فقط آواز ساخته‌ی خودش نیست.

این با کلمات کتاب مقدس عجین شده است. و او آهنگ هانا را تکرار می‌کند. حالا، چیزهای بیشتری هست که می‌توانم در مورد آن بگویم، اما باید به پیشرفت ادامه دهیم.

احتمالاً داستان دیگری که آشناترین داستان برای... است، بله، متاسفم. ادامه دهید. بله، سوال این است که آیا دلیلی وجود دارد که سموئیل از خانواده‌اش جدا شد؟ و شمشون، به عنوان دیگر نذیره شما، اینطور نبود.

در عهد نذیره چیزی وجود ندارد که بگوید آن شخص باید آورده شود و در جایی از معبد گذاشته شود. ظاهراً این فقط انتخاب خود حنا است، که او انجام می‌دهد. او می‌گوید که من او را تمام روزهای زندگی‌اش به خداوند سپردم.

و او را به آنجا می‌برد. و البته، همانطور که می‌دانید، خدا به طرز چشمگیری به این موضوع احترام می‌گذارد و علاوه بر آن، فرزندان دیگری نیز به او می‌دهد. اما نه، این منوط به نذر نذیره نیست.

به نظر می‌رسد این بخشی از اتفاقاتی است که اینجا می‌افتد. اما او وقتی در معبد است، تحت مراقبت سموئیل است، ببخشید، تحت مراقبت الی. و نباید بگویم معبد.

در واقع این خیمه است، اگرچه این موضوع جالبی را مطرح می‌کند. کلمه عبری که در اینجا در فصل سوم آمده، کلمه معبد است، که به اندازه کافی جالب است. بنابراین هر چیزی که در شیلوه است، هیکل نامیده می‌شود، که کلمه عبری برای معبد است.

این کلمه معادل خیمه نیست. چرا؟ نمی‌دانم. شاید در آن زمان بیشتر یک مکان ثابت بوده، کاملاً مطمئن نیستم.

در هر صورت، همانطور که می‌دانید، سموئیل آنجاست. او در حضور صندوق عهد خوابیده است. من احتمالاً بیرون از خود پرده‌های خیمه مقدس خوابش برده‌ام.

اما او به وضوح در نزدیکی آن است. و خداوند او را فرا می‌خواند. و با اینکه او فکر می‌کند که در ابتدا الی است، الی می‌گوید، نه.

برگرد و بگو، خدایا، من اینجام. بگو چه خبر است. پیام به الی در آن لحظه خیلی خوب نبود.

و ما قرار است بعداً بیشتر در مورد آن صحبت کنیم. اما دعوت او در خیمه است. در شیلوه است.

همانطور که قبلاً اشاره کردم، او سپس در سه مقام مهم خدمت می‌کند. پیامبر، درست است؟ فصل سوم آیه ۲۰. تمام اسرائیل، از دان تا بئرشیع، تصدیق کردند که سموئیل به عنوان پیامبر خداوند تأیید شده است.

و می‌گوید که خداوند همچنان در شیلوه ظاهر می‌شد. در آنجا، او خود را از طریق کلامش به سموئیل آشکار کرد. تصادفی نیست که سموئیل به عنوان نبی و پیشگو، کسی که می‌بیند، نامیده می‌شود زیرا خداوند بر او ظاهر می‌شود.

این رویایی است که او دارد. ما همچنین در پایان فصل هفتم داریم، سموئیل به عنوان داور در تمام روزهای زندگی خود ادامه داد. او همیشه به رامه، جایی که خانه‌اش بود، برمی‌گشت.

و در آنجا او بر اسرائیل داوری کرد و در آنجا برای خداوند قربانگاهی ساخت. بنابراین دوباره، این سه مقامی که سموئیل به انجام می‌رساند. شخصیت بسیار مهمی است.

حالا، کمی بعد به سراغ الی و پسران الی می‌رویم. سوالی در مورد تشکیلات سموئیل دارید؟ ما سموئیل را تنها نگذاشته‌ایم، اما این تازه آغاز خدمت سموئیل است. ببینید ادامه دهیم.

بله، سوزانا. بله، سوال خوبی است. ما این موتیف زن نازا را داریم که در بیش از یک مورد ظاهر می‌شود.

سارا، ربکا، در واقع برای مدتی، و ریچل، قطعاً از زمان ماجرای ریچل-لیا، و حالا این. بله، فکر می‌کنم اینجا یک نکته‌ی مهم وجود دارد، و آن این است که کاملاً واضح است، همانطور که خدا به این بچه‌ها می‌دهد، و در این مورد در پاسخ به یک دعای خالصانه، این اهداف خداست که قرار است انجام شود. بنابراین هیچ کس نمی‌تواند فکر کند، من تازه بچه‌دار شده‌ام، اشکالی ندارد، و غیره.

کاملاً واضح است که این خداست که بر این امر تأثیر می‌گذارد و بنابراین، قرار است از این شخص استفاده کند. و در مورد سموئیل، اگر بخواهید، سموئیل با نذر نذیره خود همکاری می‌کند. همانطور که به مثال سامسون برگشتیم، همیشه اینطور نیست.

اما بله، این فقط یک اتفاق نیست. بن‌مایه زن نازا یک بن‌مایه مداوم است. ضمناً، تا کتاب لوقا، جایی که الیزابت و زکریا را داریم، ادامه دارد.

و او در تمام این سال‌ها نازا بوده تا اینکه بالاخره، فرشته خداوند در معبد آنجا بر زکریا ظاهر می‌شود. خب، بله، سوال خوبی است. بله، یک عکس، ببخشید، فراموش کردم که قرار بود این را به شما نشان دهم.

این به ما کمی از منطقه‌ای که شیلو قرار داشته و محل قرارگیری خیمه مقدس در آن، می‌دهد. این مکان درست در وسط تپه ماهور قرار دارد. و در یک لحظه، نقشه‌ای را به شما نشان خواهم داد که مشخص می‌کند چرا چنین بوده و چرا وجود خیمه مقدس در آنجا بسیار خوب بوده است.

مناطق کوهستانی، دورافتاده، ناهموار و نه چندان قابل دسترس، مکان بسیار خوبی برای قرار دادن شیء مذهبی شما، صندوق عهد و خیمه مقدس شما هستند زیرا از آنها محافظت بیشتری می‌شود. حال، اگر فکر می‌کنید، قرار است ببینیم که در یک لحظه چه اتفاقی برای این می‌افتد و چرا این موضوع اینقدر مهم است. با این حال، اول از همه، می‌خواهم کمی از الی و پسرانش حمایت کنم.

من تازه به باب ۷ رسیدم، و باید برگردیم. باب ۲، آیه ۱۲. پسران عیلی مردان شروری بودند.

آنها هیچ احترامی برای خداوند قائل نبودند. و در ادامه آمده است که وقتی مردم قربانی می‌آوردند، این کاهنان چه می‌کردند؟ خب، آنها فقط نيزه‌ای را در دیگ جوشان فرو می‌کردند و هر گوشتی را که می‌خواستند برمی‌داشتند. آنها همچنین قسمت‌های چربی را نیز برمی‌داشتند.

و البته، اگر از مطالعه‌ی ما در مورد لایوان چیزی به خاطر داشته باشید، قربانی‌های خاصی وجود داشت که به کاهنان داده می‌شد، مانند قربانی گناه و قربانی جرم. اما از قربانی رفاقت، آنها فقط بخشی را دریافت می‌کردند. آنها ران و سینه را دریافت می‌کردند.

و چربی قربانی چه باید می‌کرد؟ تمام چربی قربانی به خداوند داده می‌شد. با این حال، آنها در اینجا به مقدسات توهین می‌کنند. و البته، این یک بی‌احترامی وحشتناک به قربانی‌های خداست.

و خدا آنها را مسئول خواهد دانست. آنها چه کار دیگری می‌کردند؟ سوءاستفاده از قربانی‌ها. دیگر سوءاستفاده بزرگ پسران الی از معبد چه بود؟ سوزانا

بله، آنها با زنانی که در ورودی چادر محل اجتماع خدمت می‌کردند، می‌خوابیدند. و اتفاقاً، ما قبلاً آن زنان را دیده‌ایم. آنها در کتاب خروج ظاهر شدند و گفته می‌شود که آنها به نوعی برای خدمت آنجا بودند.

دقیقاً نمی‌دانم چطور، اما اینجا پسر الی با آنها می‌خوابد. بنابراین، به نظر می‌رسد که این موضوع به سطح فرهنگ رایج تنزل یافته است. چیزهایی مانند فحشای مقدس در آن بستر فرهنگی گسترده‌تر در جریان بوده است.

بنابراین، هر دوی این موارد کاملاً منفور تلقی می‌شوند و خداوند آنها را به خاطر آنها مجازات خواهد کرد. در واقع، در فصل ۲، آیه ۲۷، یک پیامبر، که پیامبری بی‌نام است، که در اینجا فقط مرد خدا نامیده می‌شود، نزد الی می‌آید و می‌گوید، من این را از تو، این کهانت را، از تو و خانواده‌ات می‌گیرم، به دلیل انواع اتفاقاتی که در حال رخ دادن است. به نظر می‌رسد که الی تقریباً آن را نادیده می‌گیرد.

این اولین هشدار به الی است، یک پیامبر گمنام آن را می‌گوید. سپس سموئیل نیز آن را خواهد شنید. وقتی خدا سموئیل را در خیمه فرا می‌خواند، سموئیل نیز این پیام را دریافت می‌کند.

و این پیام بسیار غم‌انگیزی است. بگذارید آن را در فصل ۳ برای شما بخوانم. من در شرف انجام کاری در اسرائیل هستم که گوش هر کسی را که آن را بشنود، مور مور خواهد کرد. من هر آنچه را که علیه الی و خانواده‌اش گفته‌ام، از ابتدا تا انتها، عملی خواهم کرد.

او می‌دانست پسرانش چه می‌کنند. می‌دانست که این کار تحقیرآمیز است، و نتوانست آنها را مهار کند. این درس عبرتی برای پدران یا والدین آینده است، درست است؟ الی می‌دانست پسرانش چه می‌کنند، و فقط گذاشت او کار خودش را بکند.

و در نتیجه‌ی آن عواقب وحشتناکی به وجود آمد. حالا، همه ما به عنوان کاهن اعظم خدمت نمی‌کنیم، اما همانطور که گفتیم، در این مورد درس‌هایی برای والدین نیز وجود دارد. به هر حال، ما باید از آن چیز به سمت خود کشتی نجات خود حرکت کنیم.

خب، شما از تمام مطالعاتی که در مورد صندوق عهد در فصل‌های ۲۵ تا ۳۰ کتاب خروج و همچنین ۳۶ تا انجام دادیم، می‌دانید که این در واقع محل سکونت خدا با قومش است. او در رحمت و فروتنی خود، در ۴۰. میان آنها ساکن است. بله، جدا از آنها، اما همچنان ساکن است، می‌شکان.

و بنابراین نمادی از حضور اوست. با این وجود، بنی اسرائیل چه می‌کنند؟ سوءاستفاده از صندوق عهد چیست؟ آنها در حال شکست در یک نبرد هستند، اینطور نیست؟ من به زودی نقشه را به شما نشان خواهم داد. آنها در حال شکست در یک نبرد از فلسطینیان هستند.

و بنابراین آنها صندوق عهد را با خود می‌برند، با این فکر که قرار است به نوعی مانند یک جعبه جادویی عمل کند، اگر بخواهید، و کاری را انجام دهد که آنها نمی‌توانند انجام دهند. و وقتی آن را به آنجا می‌برند، جالب اینجاست که فلسطینی‌ها درک بیشتری از آنچه اتفاق می‌افتد دارند. آنها از ترس می‌میرند

آنها می‌دانند که صندوق عهد آمده است. آنها دیوانه‌وار می‌جنگند زیرا می‌دانند که چقدر قدرتمند است. و خدا اجازه می‌دهد که آن صندوق عهد به اسارت گرفته شود

دوباره، کمی بعد به نقشه نگاه خواهیم کرد. آنها آن را برای نبرد و اسیر کردن فلسطینیان بیرون بردند. بیایید به نقشه نگاه کنیم و سپس در مورد بازگشت صندوق عهد صحبت کنیم

بفرمایید. به شایلو، خیلی بالاتر از اینجا، توجه کنید. من عکس را به شما نشان دادم؛ حالا نقشه را به شما نشان می‌دهم

هیل کانتری افریم یکی از ناهموارترین مناطق است. خوب، دارم سعی می‌کنم فکر کنم. شماهایی که اهل نیوهمپشایر، ورمونت هستید

احتمالاً به اندازه منطقه مسکونی ریاست جمهوری بلند نیست، اما می‌دانید، به همین اندازه ناهموار است. و می‌توانید تصور کنید که قرار دادن تابوت عهد در جایی بالای کوه مدیسون، برای کسانی از شما که از کوه مدیسون بالا رفته‌اید، جای خوبی برای آن خواهد بود

قرار نیست همه به آنجا بروند و آن چیز را بردارند. اما وقتی بنی اسرائیل تصمیم بگیرند که این را همراه خود برای نبرد در این عزر افیق می‌خواهند، زیرا افیق جایی است که فلسطینیان در آن اردو زده‌اند، آنها حرمت صندوق عهد را زیر پا می‌گذارند و همچنین آن را به مکانی واقعاً آسیب‌پذیر می‌برند

از اینجا، محافظت، تا آنجا. فلسطینی‌ها آن را تصرف می‌کنند. وقتی به اشدود می‌روند چه اتفاقی می‌افتد؟ این یکی از داستان‌های بهتر در کتاب اول سموئیل است

چه اتفاقی می‌افتد؟ خوب، اول از همه، بله، بفرمایید. بله، در معبد داگون پارک شده، اینطور نیست؟ که نوعی خدای غلات حاصلخیزی است. و چه اتفاقی برای داگون می‌افتد؟ بله، او می‌افتد

و بار دوم که می‌افتد، تمام بدنش تکه تکه می‌شود و فقط بالاتنه‌اش باقی می‌ماند. چه اتفاقی دیگری می‌افتد؟ اتفاق دیگری می‌افتد که این گروه از فلسطینی‌ها را بسیار نگران می‌کند تا هر چه سریع‌تر از شر صندوق عهد خلاص شوند. بله

بله، همه آنها شروع به گرفتن تومور می‌کنند. حالا، یکی از پیشنهادات این است که این تومورها ممکن است با چیزی شبیه طاعون خیارکی مرتبط بوده باشند. چون وقتی تابوت عهد را برمی‌گردانند چه می‌کنند؟ اول از همه، قرار است از اشدود برود. آنها از آنجا آزرده خاطر شده‌اند و قرار است به گات بروند. توجه کنید که به نوعی به سمت خانه می‌رود

گات، بعد اکرون، اما با چی می‌فرستندش؟ چلسی. بله، پنج موش طلاپی و پنج تومور که نماد پنج شهر فلسطینی‌ها هستند. اما این پیشنهاد که این ترکیب با هم، مشکلات واقعی رو نشون می‌ده

موش‌ها ناقل طاعون خیارکی هستند. و طاعونی که ما معمولاً با دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۴۰۰ میلادی مرتبط می‌دانیم. این بیماری مدت‌ها قبل از آن وجود داشته و به نظر می‌رسد ریشه در خاورمیانه داشته است

بعضی‌ها در شبه‌جزیره عربستان اینطور فکر می‌کنند. بنابراین لزوماً تعجب‌آور نیست که این اتفاق برای آنها هم بیفتد. در هر صورت، آنها [این وپروس] را برمی‌گردانند.

از اکرون چه اتفاقی می‌افتد؟ آن صندوق عهد چگونه برمی‌گردد؟ بله، با پنج تومور طلائی و پنج موش طلائی به دست می‌آید. نکته مهم دیگری هم اینجا وجود دارد. فالگیران فلسطینی چه می‌گویند؟ جالب است که این فلسطینی‌ها، که خب، اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، بت‌پرست هستند، چیزی در مورد دین بنی‌اسرائیل می‌دانند.

میگن یه قربانی گناه بفرستن. و بعد در مورد نحوه حمل و نقل چی میگن؟ صندوق عهد رو بذار روی یه ارابه. آره، شروع کن، مت.

بله، دو گاو که قرار است آن را عقب بکشند و گوساله دارند. و ایده آنها، که ایده بسیار خوبی است، این است که اگر صندوق عهدی که توسط آن دو گاو هدایت می‌شود، همچنان به سمت بنی‌اسرائیل برود، حتی اگر آنها گوساله‌هایی در طویل داشته باشند، این چیزی است که از جانب خداوند آمده است. و این، در واقع، همان چیزی است که اتفاق می‌افتد.

بنابراین، این [جنگل] راه خود را از عقرون، قلمرو فلسطینیان، به بیت شمش، جایی که بنی‌اسرائیل اینجا هستند، ادامه می‌دهد. این [جنگل] در بالای یک دره طولانی قرار دارد. بنی‌اسرائیل احتمالاً می‌توانند آمدن آن را تماشا کنند.

متن می‌گوید که فلسطینی‌ها مراقب آن بودند. آنها تمام مسیر تا رسیدن به قلمرو اسرائیل را زیر نظر داشتند. متأسفانه، بنی‌اسرائیل آنطور که باید به تقدس صندوق عهد اهمیت نمی‌دهند.

چون وقتی به بیت شمش می‌رسد، چند نفر از آنها دزدکی به آن نگاه می‌کنند و آنها نیز آسیب می‌بینند. و در نهایت، آنقدر وحشت‌زده می‌شوند که آن را به مکانی به نام قریات یئیریم، دوباره در منطقه کوهستانی می‌فرستند. اینجا هنوز منطقه شمله است.

در کوهستان، جایی که به ما گفته شده ۲۰ سال آنجا می‌ماند. در واقع این داوود خواهد بود که صندوق عهد را به اورشلیم می‌آورد. بنابراین، صندوق عهد سفر نسبتاً پر فراز و نشیبی داشته است، اما خداوند در این مدت آن را حفظ کرده است.

فقط یک نگاه سریع، ما در واقع در مکانی مرتفع در اسرائیل به نام آزیقه ایستاده‌ایم، که قرار است دوباره به آن نگاه کنیم، وقتی در مورد داوود و جالوت صحبت می‌کنیم، نه، متأسفم، آن روز چهارشنبه است. اما ما در آزیقه ایستاده‌ایم و به سمت تل‌گات نگاه می‌کنیم، که همینجاست، به سمت دشت فلسطینیان در آنجا، و فراتر از آن دریای مدیترانه است، وای. یک نگاه سریع دیگر، ایستاده در بیت شمش، به سمت غرب.

درست در همین گوشه، تیمنا قرار دارد، و درست در همین نزدیکی، دره به نوعی پیچ می‌خورد، و درست آن سوی آن اکرون قرار دارد. بنابراین آنها می‌توانستند بایستند و این چیز را تماشا کنند که چگونه از دره زورک بالا می‌رود. خب، این گذار ما از نظر کارهای احمقانه‌ای است که بنی‌اسرائیل با مقدس‌ترین نماد حضور خدا انجام می‌دهند.

و حالا، برای بدتر شدن اوضاع، آنها به نوعی پادشاهی خدا بر خود را تحقیر خواهند کرد و خودشان پادشاه را طلب خواهند کرد. فصل ۸، ما فصل‌های ۸ و ۱۲ را کنار هم قرار خواهیم داد. می‌گوید وقتی سموئیل پیر شد، پسرانش را به عنوان داور منصوب کرد.

آنها در بئرشبع خدمت می‌کردند، اما در آیه ۳، در راه او گام برنداشتند. آنها به دنبال سود نامشروع رفتند و رشوه گرفتند و عدالت را منحرف کردند. این واقعاً چیز خوبی برای قضات نیست، به خصوص قضاتی که قرار است بر عهد تأثیر بگذارند، زیرا یکی از قوی‌ترین چیزهایی که در عهد می‌خوانید این است که به هر دلیلی عدالت را منحرف نکنید.

بنابراین، پسران سموئیل واقعاً ناصداق هستند، و این یکی از دلایلی است که مردم برای تعیین پادشاه ارائه می‌دهند. با این حال، آنها چیز دیگری را نیز بیان می‌کنند، فصل ۸، آیه ۲۰. ما یک پادشاه می‌خواهیم زیرا در آن صورت مانند همه ملت‌های دیگر خواهیم بود، با پادشاهی که ما را رهبری کند، پیش روی ما باشد و در نبردهای ما بجنگد.

خب، پس دلیل واحد آنها خیلی خوب به نظر می‌رسد. ببین، پسرانت، آنها جانشین تو خواهند شد، و آنها ناصداق هستند. ما نمی‌خواهیم تحت حاکمان ناصداق زندگی کنیم.

چه کسی این کار را می‌کند؟ اما دلیل دیگر این است که ما واقعاً دوست داریم مثل همه این ملت‌های دیگر باشیم، که وسوسه‌انگیز است، که وسوسه‌انگیز است. شما می‌خواهید یک ساختار کامل، یک سیستم کامل داشته باشید که شبیه همه باشد.

و به نظر می‌رسد دلیل اصلی درخواست آنها برای داشتن پادشاه همین است. خداوند از این موضوع راضی نیست. سموئیل هم از این موضوع راضی نیست، اما اساساً خدا می‌گوید هر چه می‌خواهند به آنها بدهید.

آنها خواهند دانست که یک پادشاه چگونه خواهد بود. سموئیل در ادامه به آنها می‌گوید که یک پادشاه از نظر گرفتن خراج از آنها و گرفتن فرزندان آنها به عنوان پسر، برده، سرباز و غیره چگونه خواهد بود.

سموئیل آنها را به چالش می‌کشد. این فصل ۱۲ است. و من قرار نیست کل این متن را بخوانم، بلکه فقط بخش‌هایی از آن را برجسته می‌کنم.

او به تاریخ رجوع می‌کند، کاری که رهبران معمولاً انجام می‌دهند. یوشع نیز همین کار را کرد، درست زمانی که یوشع در آستانه مرگ بود. یوشع برخی از تاریخ عهد را مرور کرد.

سموئیل هم همینطور. او به مردم یادآوری می‌کند که خدا برایشان چه کرده بود، چه کاری خدا در نجات در خروج برایشان انجام داد.

کاری که خدا بارها و بارها برایشان انجام داده است، علیرغم سنگدلی‌شان، علیرغم ارتدادشان، خدا بارها و بارها آنها را در دوره داوران رهایی بخشیده است. سموئیل این را به او یادآوری می‌کند. سپس چیز بسیار جالبی می‌گوید.

می‌خواهم شروع به خواندن فصل ۱۲، آیه ۱۶ کنم. حالا، بایستید و این کار بزرگی را که خداوند قرار است جلوی چشمانتان انجام دهد، ببینید. آیا الان زمان برداشت گندم نیست؟ من این کار را خواهم کرد، برداشت گندم کی اتفاق می‌افتد؟ آیا کسی به یاد دارد، نه برای ما، بلکه به یاد دارد، به یاد دارد، به یاد دارد ... به یاد دارد، به یاد دارد، به یاد دارد، به یاد دارد، به یاد داشته باشید

این جو در مصر است. خوب، تلاش خوبی بود. کمی به پیشرفت ادامه بده

قراره بین عید فصح و عید هفته‌ها باشه، مگه نه؟ درسته، و احتمالاً بیشتر شبیه آخر ماه مه، آخر ماه مه حالا، یه لحظه بهش فکر کن، و بیا ادامه بدیم. مگه الان فصل برداشت گندم نیست؟ من از خداوند خواهم. خواست که رعد و برق و باران بفرسته

خب، پس چنین نشانه‌ای که در رعد و برق و باران پیچیده شده چه خواهد بود؟ منظورم این است که مگر رعد و برق و باران نداریم؟ هر وقت ابر باشد، خدا طوفان باران ایجاد می‌کند. این چه چیز مهمی است؟ کاسیا؟ بله، کاملاً به فصل خشک مربوط می‌شود. ماه مه فصل خشک است، درست است؟ به طور کلی، اگر سال خوبی باشد، ممکن است در آوریل کمی باران ببارد

اما بعدش متوقف می‌شود. حالا باید صادق باشم، و افشاگری کامل و از این جور چیزها. وقتی دو سال پیش به اسرائیل رفتم، قرار بود تدریس کنم، در ۱۲ می زیر باران شدید به اورشلیم رانندگی کردم

اما همه شوکه شده بودند، فقط شوکه شده بودند. آنها می‌گفتند، باورم نمی‌شود، این یک مابول است، این یک مابول است. این کلمه عبری برای سیل است، درست است؟ بنابراین، معمولاً این اتفاق نمی‌افتد

این یک نشانه است. بنابراین، سموئیل واقعاً خداوند را خوانده است، و این اتفاق می‌افتد. آیه ۱۸، سموئیل در همان روز خداوند را خواند

خداوند رعد و برق و باران فرستاد و همه مردم در برابر خداوند و سموئیل در حیرت ماندند. بنابراین، سموئیل به حماقت درخواست آنها برای داشتن پادشاه گواهی می‌دهد. و با این حال، نکته جالب اینجاست

این کار احمقانه‌ای است. او این را به آنها گفته است. اما توجه کنید که در ادامه چه می‌گوید

و ضمناً، این می‌تواند در برهه‌ای از زمان، طرح کلی موعظه‌ی بسیار خوبی باشد. سموئیل می‌گوید، از آیه‌ی به بعد، شما تمام این بدی‌ها را مرتکب شده‌اید. با این حال، از خداوند روی برنگردانید، او را با تمام وجود ۲۱ خود خدمت کنید

آنها فراموش نشدنی نیستند. این درخواست آنها احمقانه است، اما آنها فراموش نشدنی نیستند، و سموئیل این را می‌داند. از بت‌های بی‌فایده روی برنگردان

آنها نه می‌توانند به تو سودی برسانند و نه می‌توانند تو را نجات دهند. آنها بی‌فایده هستند. خداوند به خاطر نام عظیم خود، قوم خود را رد نخواهد کرد

خداوند خشنود است که تو را از آن خود کند. او می‌گوید تو کاملاً به قلاده بسته شده‌ای، اما خدا هنوز تو را به آن قلاده بسته است. و این آخرین حرف سموئیل است

در مورد من، حاشا از من که با دعا نکردن برای شما، در حق خداوند گناه کنم، باشه؟ درس بزرگی بود. اکثر ما ممکن است فقط بخواهیم بگوییم، بگذارید رنج بکشند. سموئیل می‌گوید، آنها شنیدند که می‌دانستند این درست است

حاشا از من که با دعا نکردن برای شما، در حق خداوند گناه کنم، و این یک دعوت به دعا است. خوب، این ما را به پادشاهمان می‌رساند، و او واقعاً یک پادشاه غم‌انگیز است. آن دسته از شما که دوست دارید خارج از عهد عتیق مطالعه کنید، احتمالاً قبلاً از من شنیده‌اید که از الی ویزل نام برده‌ام.

بعضی از شما «نایت» را خوانده‌اید، احتمالاً اثر الی ویزل. چیز دیگری هم هست؟ کیتی؟ «نایت، سپیده دم و روز»، راستش را بخواهید، بله، بله، یک سه‌گانه دارد. خوب، او کلی کتاب جالب دیگر هم نوشته است، و یکی از آنها «پنج تصویر کتاب مقدس» نام دارد.

پنج تصویر از کتاب مقدس، که در آن او پنج شخصیت را از کتاب مقدس عبری انتخاب می‌کند و نه تنها مطالب کتاب مقدس را در مورد آن بررسی می‌کند، بلکه تمام مطالب خاخامی را که پیرامون این شخصیت‌ها بسط داده شده است، نیز بررسی می‌کند. و به عنوان یک روانشناس خوب، او همه اینها را به نوعی با هم ترکیب می‌کند. سائول یکی از افرادی است که او این کار را انجام می‌دهد.

آیا ارمیا و یونس و چند نفر دیگر هم همینطور؟ اما کاری که شائول با شائول - پادشاه تراژیک - انجام می‌دهد، واقعاً قابل توجه است.

چرا او تراژیک است؟ تراژدی سلطنت شائول چیست؟ چلسی؟ بله، با اینکه خدا به وضوح او را برگزیده است، و ما قرار است ببینیم که این چگونه عمل می‌کند. شائول خیلی عمداً روی برمی‌گرداند و از همه این چیزها دست می‌کشد، احتمالاً برای خودبزرگ‌بینی خودش، همانطور که خواهیم دید. خوب، این ما را به سوال دیگری می‌رساند.

چرا خدا سائول را انتخاب کرد؟ منظورم این است که آیا ما از پیدایش ۴۹ نمی‌دانیم که قرار است قبیله یهودا پادشاه را از آن خود کند؟ چرا خدا سائول را انتخاب کرد؟ کسی می‌خواهد حدس بزند؟ ادامه بده، مت. بسیار خوب، پاسخ تو این است که او همان کسی بود که مردم می‌خواستند. به نظر تو چرا او همان کسی بود که مردم می‌خواستند؟ او از چه نظر شبیه یک پادشاه بود؟ آیا این را گفتی و من فقط نشنیدم؟ خوب، او مطمئناً قدبلندتر بود.

گفته شده که او یک سر و گردن از بقیه بلندتر بوده، بنابراین قد و قامت لازم برای انجام این کار را خواهد داشت. پس، او شبیه یک پادشاه به نظر می‌رسید، درست است. پس، می‌خواهید کمی بیشتر پیشرفت کنیم؟ و ضمناً، مطمئن نیستم که بتوانیم لزوماً بگوییم که او همان کسی است که همه مردم می‌خواستند.

و دلیل اینکه این را می‌گوییم این است که وقتی او توسط لوط به عنوان پادشاه انتخاب می‌شود، همانطور که در فصل ۱۰ خواهیم دید، گروهی از مردم از این موضوع عصبانی هستند. آنها غر می‌زنند. آنها پریشان هستند. تا اینکه او در اولین نبرد خود علیه عمونیان پیروز می‌شود.

اما حق با شماست، او قامتی شاهانه دارد. احتمالاً خوش‌قیافه است. به عبارت دیگر، تمام آن ویژگی‌های سطحی که مردم ممکن است بخواهند.

چیز دیگه ای هم هست؟ بکا. آره، از کدوم قبیله‌ست؟ کسی می‌دونه از کدوم قبیله‌ست، سارا؟ بنیامین، که قبیله‌ی کوچیکی هست، مگه نه؟ اگرچه در واقع، کل این ایده که من از کوچکترین قبیله و کوچکترین طایفه‌ام و از این جور چیزها هستم، چیزیه که جدعون هم تو کتاب داوران گفته. ممکنه یه جور خود کم بینی باشه چون جدعون از منسیه که یه قبیله‌ی خیلی بزرگه.

اما به هر حال، او این را می‌گوید. او از قبیله بنیامین است. و شما به نکته‌ای رسیده‌اید.

در مورد قبیله بنیامین چطور؟ می‌دانم که ما این مسیر را خیلی سریع طی کردیم و یک هفته و نیم پیش بود. اما در پایان کتاب داوران چه اتفاقی افتاد؟ سارا. قبیله جدعون واقعاً اینطور فکر نمی‌کنند

و چرا آنها چنین احساسی دارند؟ به عبارت دیگر، حادثه ما چه بود؟ در واقع، چندین حادثه وجود داشت که همه در یک باتلاق زشت در انتهای کتاب داوران به هم گره خورده بودند، که ممکن است به این معنی باشد که بنیامین، به عنوان یک قبیله، به کمی ارتقا نیاز دارد. ترور. مطمئن نیستم، اما آیا منطقه‌ای که صیغه لاوی در حال ساخت آن بود، جدا شده بود، آیا آن منطقه صیغه بود؟ بله. کل ماجرای صیغه لاوی و اتفاقی که برایش افتاد در قبیله بنیامین بود.

جبهه بنیامین، اتفاقات بسیار بسیار ناگواری رخ می‌دهد. و خوب، بعد چه اتفاقی می‌افتد؟ قبیله بنیامین تقریباً با جنگ از بین می‌رود، اینطور نیست؟ و بعد چه اتفاقی می‌افتد؟ خوب، آنها باید برای آنها همسر پیدا کنند

قبیله بنیامین در حال حاضر واقعاً در وضعیت بدی قرار دارد. و بنابراین، از برخی جهات، داشتن اولین پادشاه از بنیامین می‌تواند - من قصد ندارم انگیزه‌ها را در ذهن خدا قرار دهم، اما فقط سعی می‌کنم کمی در مورد آن فکر کنم - ممکن است بازگرداندن لطف و رحمت خدا به قبیله بنیامین باشد. اولین پادشاه از قبیله‌ای می‌آید که بسیار بسیار بدنام شده بود، نه فقط بدنام شده بود، بلکه همه این کارهای وحشتناک را انجام داده بود.

همانطور که، جالب است، قورح، قورح را در اعداد ۱۶ به یاد داری و آن نافرمانی وحشتناک و نابودی مردان قورح؟ سموئیل در نسل قورح است. نسل قورح همچنان که مردم در خیمه عبادت سرود می‌خوانند، ادامه دارد. بنابراین، می‌دانید، این ایده به ذهنانتان خطور می‌کند که خدا در کار گرفتن افرادی است که حتی در ذهن خودشان، شاید، آنقدر پست هستند که نمی‌توانند ادامه دهند و دوباره آنها را برخیزانند.

به نظر من این همان اتفاقی است که در مورد قبیله بنیامین و تبدیل شدن شائول به اولین پادشاه رخ می‌دهد. به همین ترتیب، با توجه به آنچه مت‌گفته است، این چیزی است که مردم می‌خواهند. آنها کسی را می‌خواهند که بتواند بجنگد.

شائول شخصیت بزرگی است، فرماندهی قدرتمندی دارد و برای آنها می‌جنگد. و او بلافاصله در نبردی بزرگ علیه عمونیان پیروز می‌شود. بنابراین، به نظر من، این هم بخشی از مسئله است.

ما یک داستان خیلی جالب داریم. فصل ۹، اول از همه، شائول دنبال الاغ‌ها می‌گردد. آیا تا به حال کمی طعنه در این موضوع دیده‌اید؟ او دنبال الاغ‌های گمشده می‌گردد، و در عوض پادشاهی پیدا می‌کند.

این چیز خیلی جالبی است. در این بین، الاغ‌ها پیدا می‌شوند. اما توجه کنید که دو تأیید برای انتخاب او به عنوان پادشاه توسط خدا وجود دارد.

اول از همه، این سموئیل است. یادتان هست که شائول و خدمتکارش پیش سموئیل رفتند چون می‌خواستند بدانند الاغ‌های گمشده را کجا می‌توانند پیدا کنند. اما در این بین، خدا به سموئیل ظاهر شد و گفت، فردا مردی خواهد آمد و من می‌خواهم که او را به عنوان پادشاه مسح کنی.

این یک مراسم خصوصی و خصوصی است: فصل ۱۰، آیه ۱. فصل ۹ درباره الاغ‌ها است. فصل ۱۰، آیه ۱ سموئیل ظرف روغن را برداشت و آن را بر سر شائول ریخت و او را بوسید و گفت: آیا خداوند تو را به عنوان رهبر میراث خود مسح نکرده است؟ و سپس سه نشانه به او می‌دهد، سه نشانه مبنی بر اینکه او واقعاً پادشاه خواهد شد.

، او قرار است با افرادی ملاقات کند، و غیره، و غیره. یکی از جالب‌ترین آنها، و من آن را اینجا، از آیه ۵ یادداشت کرده‌ام: همین‌طور که به شهر نزدیک می‌شوید، با دسته‌ای از انبیا روبرو خواهید شد که از مکان‌های بلند پایین می‌آیند. آنها نبوت خواهند کرد.

آیه ۶، روح خداوند با قدرت بر شما نازل خواهد شد. این یک کلمه عبری است که به معنای پوشاندن کامل و غلبه بر همه چیز است، باشه؟ با قدرت بر شما نازل خواهد شد. شما با آنها نبوت خواهید کرد و به شخص دیگری تبدیل خواهید شد.

تو به شخص دیگری تبدیل خواهی شد. آن آیه را در ذهن داشته باش. روح خداوند با قدرت بر تو نازل خواهد شد.

تو قراره پیشگویی کنی. به یه آدم دیگه تبدیل میشی. و بعدش، یهو، این اتفاق واقعاً میفته.

آیه ۹، وقتی شائول برگشت تا سموئیل را ترک کند، خدا قلب شائول را تغییر داد. حالا، با خواندن بین خطوط اینجا، به نوعی این حس را به دست می‌آورید که شائول فردی از نوع پادشاه نبود. بله، او بزرگ است.

بله، او ابهت خاصی دارد. اما وقتی تأیید عمومی را انجام می‌دهند و با قرعه‌کشی متوجه می‌شوند که قرار است این پادشاه باشد، چه اتفاقی می‌افتد؟ شائول کجاست؟ آیا او برای پادشاه شدن فریاد می‌زند؟ او در چمدان پنهان شده است. او پنهان شده است.

اگرچه سموئیل او را مسح کرده است، اما سه نشانه وجود داشته که نشان می‌دهد او برگزیده خداست. او، پیشگویی کرده است، که برای او کاملاً قابل توجه است. در واقع، این باعث می‌شود مردم بگویند، خدای من آیا شائول واقعاً جزو پیامبران است؟ آنها او را به اندازه کافی خوب می‌شناختند که بدانند او چنین شخصی نیست.

خدا قلب او را تغییر می‌دهد. و تا زمانی که روح خداوند بر شائول باشد، شائول این کارهای باشکوه را انجام خواهد داد. اما این یک توانمندسازی ویژه است.

من نمی‌گویم که این روح ساکن در درون است، و دلایل خودم را برای این حرف دارم. به امید خدا، روز چهارشنبه روشن خواهیم کرد. این توانمندسازی ویژه خدا توسط روحش است تا این کارهایی را که خدا می‌خواهد انجام شود، به انجام برساند.

و واقعاً یک تغییر چشمگیر در شائول رخ داد که او به کسی تبدیل شد که قبلاً به نظر نمی‌رسید. به هر حال، او در ابتدا موفقیت‌هایی کسب می‌کند. فصل ۱۱ درباره مبارزه او علیه عمونیان صحبت می‌کند.

یک درون‌مایه جالب در این فصل وجود دارد که بسیار شبیه به چیزی است که در مورد لاوی و کنیزش دیدیم. آیا آن پیام خونین را که لاویان فرستادند به خاطر دارید؟ کنیز را به ۱۲ تکه تکه کنید و آن را برای همه قبایل بفرستید. آیا متوجه شدید که شائول نیز همین کار را می‌کند؟ آیه ۷، این بعد از حمله عمونیان است. او یک جفت گاو گرفت، آنها را تکه تکه کرد و تکه‌ها را توسط قاصدان به سراسر اسرائیل فرستاد و اعلام کرد، این همان کاری است که با گاوهای هر کسی که از شائول و سموئیل پیروی نکنند، انجام خواهد شد.

این یک سیستم بسیار جالب برای انتقال پیام است. مؤثر بود. مردم حضور پیدا کردند.

خب، حالا می‌خواهیم کمی استراحت کنیم و به تصویر دیگری نگاه کنیم، و دلیلی برای نگاه کردن به این تصویر وجود دارد که وقتی به داستان داوود، ببخشید، نه داوود، یوناتان و زره‌پوشش، بپردازیم، مشخص خواهد شد. کمی جغرافیا. اینجا چه می‌بینید؟ خب، شما اینجا یک روستای کوچک می‌بینید.

اتفاقاً این همان روستای امروزی میخماس است که نام میخماس را حفظ کرده است، که اگر متن را خوانده باشید، می‌دانید که یکی از مکان‌های بسیار اصلی است که فلسطینی‌ها در آن پایگاه نظامی داشتند، درست در بالای تپه. همچنین در مورد گذرگاهی در میخماس صحبت می‌کند. در واقع، بگذارید آن را برای شما بخوانم.

دسته‌ای از فلسطینیان به گذرگاه میخماس رفته بودند. این فصل ۱۳، آیه ۲۳ است. سپس، به بقیه داستان می‌پردازد.

اینجا گذرگاه است. می‌بینید، یک دره نسبتاً شیب‌دار، یا ببخشید، دره عمیق، دارید که از پایین آنجا، اطراف دره اردن، به بالا می‌آید. پایین آمدن از آن و بالا آمدن از آن کمی سخت است.

شاید برای شما اینطور به نظر نرسد، اما باور کنید، همینطور است. چیزی نیست که بتوانید به راحتی از آن بالا و پایین بروید. با این حال، در یک نقطه بسیار حساس بین میخماش اینجا و گبا که آنجاست، این تکه زمین کوچک وجود دارد که از وسط آن می‌گذرد.

این به یک مسیر اصلی برای سفر مردم تبدیل می‌شود. فلسطینی‌ها به دلایل واضح می‌خواهند آن را کنترل کنند، زیرا اینگونه است که از این طرف آن دره عمیق به آن طرف آن دره عمیق می‌رسید. اینجا دوباره عمیق می‌شود.

اینجا گذرگاه ما در میخماش است. ضمناً این تنها جایی نیست که در کتاب مقدس آمده است. جاهای دیگری هم هست که آمده است.

فصل دهم اشعیا یک مثال بارز است. اینجا است که داستان یوناتان و سلاحدارش نمایان می‌شود، زیرا آنها قرار است از صخره‌های شیب‌دار بالا بروند. می‌توانید کمی از لبه آن را در آنجا ببینید و از یک اردوگاه، یک پایگاه نظامی از ارتش فلسطینیان در آن نقطه، عبور کنید.

پس از آن، بنی اسرائیل نبردی دراماتیک دارند. من فقط کمی از پیشینه جغرافیایی این داستان را برای شما شرح دادم. برگردید و داستان را بخوانید.

ما قصد داریم در چند دقیقه‌ای که باقی مانده است، در یک زمینه کمی متفاوت به آن نگاه کنیم، زیرا داستان جاناناتان را می‌بینیم که نمایشی چشمگیر از ایمان و توکل به خداست. این داستان فوق‌العاده است. اگر آن را نخوانده‌اید، حتماً آن را بخوانید.

این در چارچوب بزرگ‌تری از سائول و نقص‌های شخصیتی سائول و این واقعیت است که پس از آن اتفاق با جاناناتان، جاناناتان به دلیل نذر عجولانه‌ای که سائول کرده بود، تقریباً جان خود را از دست می‌دهد. به هر حال، سائول در نهایت بی‌صبر می‌شود. به زودی به داستان نگاه خواهیم کرد.

او در نهایت عجول می‌شود. البته، او ذاتاً نافرمان است. من به این اضافه می‌کنم، اگرچه آن را اینجا فهرست نکرده‌ام، او از یک مورد نسبتاً شدید از چیزی که همه ما از آن رنج می‌بریم، رنج می‌برد و آن غرور و خودبزرگ‌بینی است.

چند نکته وجود دارد که شائول کاملاً مصمم است مطمئن شود مردم او را به عنوان یک چهره مهم می‌بینند. او قصد دارد یک بنای یادبود برای خودش بسازد. او قصد دارد در فصل ۱۵ مطمئن شود که سموئیل با او برمی‌گردد تا مردم درباره او بد فکر نکنند.

ما هم گاهی اوقات مشغول انجام این کارها هستیم، ساختن بناهای یادبود برای خودمان، شاید نه از سنگ اما این کار را می‌کنیم. و مطمئناً خیلی اوقات نگران این هستیم که مردم در مورد ما چه فکر می‌کنند، در حالی که شاید مهم‌تر این باشد که خداوند در مورد ما چه فکر می‌کند. اینها مشکلات شائول بودند، واضح است که مشکلات شائول بودند.

در هر صورت، اولی می‌گوید که در جلجال قربانی می‌کند. سموئیل گفته بود که هفت روز صبر کنید. در واقع، او به فصل ۱۰ برگشت و گفت، وقتی به جلجال رسیدی، و این کمی پایین‌تر از قله خواهد بود، اما می‌گوید وقتی به جلجال رسیدی، هفت روز صبر کن.

با این حال، فلسطینیان، در این برهه از زمان، در حال تجمع نیروهای خود در جبع و مخماس هستند. نقشه را به خاطر بسپارید.

این اولین جایی است که آنها درست در قلب سرزمین اسرائیل قرار دارند. جبع و مخماس در قلب سرزمین اسرائیل هستند. جلجال کجاست؟ آیا کسی به یاد دارد که جلجال کجاست؟ این به ما کمی بیشتر درک می‌دهد که اینجا چه خبر است.

در دره اردن است. فلسطینی‌ها در کوهستان، جبع، مخماس، و کل منطقه اطراف آنقدر تهدیدآمیز هستند که این منطقه فلات، فلات مرکزی بنیامین را کنترل می‌کنند. بنی اسرائیل به دره اردن بازگشته‌اند.

اوضاع اینقدر خراب است. و بعد منتظرند تا ساموئل بیاید. ساموئل نمی‌آید.

شائول چه می‌کند؟ خب، او تا آخرین لحظه صبر می‌کند، اما می‌توانید درک کنید که چرا کمی عصبی می‌شود به تمام دلایلی که گفتم. و متأسفانه او پیش می‌رود و قربانی تقدیم می‌کند. سموئیل بلافاصله در آن لحظه ظاهر می‌شود و می‌گوید، تو دستور خداوند را انجام نداده‌ای.

اگر چنین کرده بودی، پادشاهی خود را برقرار می‌کردی. آیه ۱۴، من در آیه فصل ۱۳ هستم، اکنون پادشاهی تو پایدار نخواهد ماند، زیرا خداوند مردی را موافق دل خود جستجو کرده است.

و البته، ما می‌دانیم که او داوود است. خداوند او را جستجو کرده است. او او را به عنوان رهبر قوم خود منصوب کرده است، زیرا شما از فرمان خداوند پیروی نکرده‌اید.

همانطور که دو تأیید برای پادشاه شدن شائول وجود داشت، دو تأیید برای از دست دادن پادشاهی توسط شائول نیز وجود خواهد داشت. این اولین مورد است. اما شائول کار دیگری خواهد کرد.

با این حال، در این بین، ما با حادثه‌ای که من همین الان در مورد یوناتان به آن اشاره کردم، مواجه هستیم. یوناتان از آن خبر ندارد، اما شائول تمام ارتش را سوگند داده است که چیزی نخورند. و البته، پس از این پیروزی شگفت‌انگیز که یوناتان و سلاحدارش، و سپس بنی اسرائیلی‌هایی که به آنها می‌پیوندند، به دست می‌آورند، یوناتان، بدون اینکه از سوگندش آگاه باشد، مقداری عسل می‌خورد.

وقتی خدا دیگر به شائول پاسخ نمی‌دهد، همانطور که شائول در این مورد از خدا راهنمایی می‌خواهد، شائول متوجه می‌شود که مشکلی پیش آمده است. آنها تشخیص می‌دهند که در واقع، این خانواده شائول هستند و معلوم می‌شود که جانانان است و شائول به خاطر این نذر آماده است تا جانانان را بکشد. و خوشبختانه، مردان ارتش شفاعت می‌کنند.

آخرین مورد ما جایی است که واقعاً می‌خواهیم چند دقیقه آخر وقتمان را در آن بگذرانیم. اینجا جایی است که دومین تأیید را داریم که شائول قرار است پادشاهی را از دست بدهد. و ما واقعاً باید کمی وقت بگذاریم، دو دقیقه کامل اینجا، در فصل ۱۵ کتاب اول سموئیل.

آیه ۲. خداوند متعال چنین می‌فرماید: من عمالیقیان را به خاطر کاری که با اسرائیل کردند، مجازات خواهم کرد، زمانی که هنگام خروج از مصر، در کمین آنها نشستند. به آنها حمله کنید. هر آنچه را که متعلق به آنهاست، کاملاً نابود کنید.

آنها را زنده نگذارید. همه چیز و همه کس را به کام مرگ بفرستید. چرا خدا چنین فرمانی داد؟ به عبارت دیگر، دلیل ما چیست؟ تثنیه ۲۵ به ما چه گفت؟ می‌دانم که این سوال ناعادلانه‌ای است.

وقتی نبرد بین عمالیقیان و بنی اسرائیل در جریان بود، همانطور که بنی اسرائیل تازه از مصر بیرون آمده بودند، به یاد داشته باشید، آنها یک مشت آدم بی‌سروپا بودند. آنها هنوز نیروهای مسلح منظمی نداشتند. در تثنیه آمده است که عمالیقیان در کمین نشستند و افراد ضعیف و آسیب‌پذیر را در عقب سپاهیانشان از بین ۲۵ بردند.

و این در نظر خدا شنیع بود. و بنابراین، در خروج ۱۷، او می‌گوید، شما باید آنها را از هستی محو کنید. باشد که یادشان پاک شود.

و در این برهه از زمان، شائول کسی است که فراخوانده شده تا واقعاً این کار را انجام دهد و آن را عملی کند. شائول نافرمانی می‌کند. جالب اینجاست که آیه ۱۲ می‌گوید صبح زود، سموئیل از خواب بیدار شد و به استقبال شائول رفت، اما به او گفته شد که شائول به کرمل رفته است.

او در آنجا بنای یادبودی به افتخار خودش برپا کرد. چیزی که داشتیم در موردش به شما می‌گفتم. سپس «شائول وقتی سموئیل با او روبرو می‌شود، در آیه ۲۰ می‌گوید: «من از خداوند اطاعت کردم»

من به مأموریتی که او به من محول کرده بود، رفتم. من عمالیقیان را کاملاً نابود کردم. سربازان گوسفندان و گاوها را از غنیمت گرفتند.

بهترین‌ها به خداوند تقدیم شده بود تا آنها را قربانی کنند. خب، می‌دانید، این کمی لاپوشانی است زیرا احتمالاً آنها می‌خواستند آنها را برای خودشان نگه دارند، اما حالا که او دستگیر شده است، می‌گوید، اوه، اما من می‌خواستم آنها را قربانی کنم. البته، در آن زمینه، سموئیل موارد زیر را می‌گوید.

آیا خداوند واقعاً از قربانی‌ها و نذورات به اندازه اطاعت لذت می‌برد؟ اطاعت کردن بهتر از قربانی است. گوش دادن بهتر از چربی قوچ است. سرکشی مانند گناه فالگیری است.

تکبر مانند شر بت‌پرستی است. تو کلام خداوند را رد کرده‌ای. او تو را به عنوان پادشاه رد کرده است.

و این دومین تأیید ماست که شائول پادشاهی را از دست داده است، و این به دلیل نافرمانی آشکار و سرکشانه است. خدا آن را از او می‌گیرد. سموئیل می‌گوید من با تو بر نمی‌گردم.

شائول می‌گوید، اوه، لطفاً، آیا می‌خواهم مردم در مورد من خوب فکر کنند؟ سموئیل هم همینطور است، اما شما خیلی NIV. سپس آگاک را به حضور خود فرا می‌خواند، و در آن آمده است که آگاک را تکه تکه کرد. ملایم است. در آن آمده است، آگاک را بکشید.

، کلمه عبری این است که او را تکه تکه کن. مراقب پادشاه باش، آگاک. حالا، دوباره نام آگاک را خواهیم دید، اما در واقع، این خیلی دیر شده، چند ماه دیگر.

باید به این کار پایان دهیم. فکر می‌کنم این پایان داستان ساول ماست. دفعه‌ی بعد شاهد مرگ ساول و ظهور داوود خواهیم بود.

در ضمن، روز خوبی داشته باشید.